

تحلیل عوامل درونی گسترش جریان‌های افراطی در خاورمیانه: مطالعه موردی عراق

رضا سیمبر^۱ / سجاد مرادی کلادره^۲

۱. استاد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان rezasimbar@hotmail.com
۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان smkelardeh@gmail.com
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۲/۲۷)

چکیده

خاورمیانه از یک دهه قبل به‌ویژه در پی تهاجم نظامی امریکا به عراق، با افزایش فعالیت جریان‌های افراطی مواجه شده است. در تحلیل عوامل گسترش این جریان‌ها، علاوه بر عوامل سطح منطقه‌ای در راستای رقابت بازیگران اصلی خاورمیانه و سطح بین‌الملل همچون حضور نیروهای فرامنطقه‌ای و تغییر دستورکار سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه، باید به عوامل زمینه‌ساز داخلی کشورهای درگیر نیز توجه داشت. در تحلیل دلایل ظهور این جریان‌ها، ویژگی‌های خاص حاکم بر کشورهای منطقه در قالب فرهنگ‌های سیاسی چندپاره، نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی، چالش مشروعیت و دولت‌های شکننده نیز باید لحاظ شوند. در میان کشورهای خاورمیانه، در عراق با ایجاد خلأ قدرت پس از صدام، چالش‌های متعدد و درگیری‌های قومی پس از آن، زمینه‌های تشکیل و گسترش این گروه‌ها فراهم شده است. در این چارچوب، هدف اصلی این مقاله واکاوی افراط‌گرایی در عراق است. بر این مبنا پرسش اصلی که این مقاله مطرح می‌کند این است که مهم‌ترین عوامل داخلی گسترش جریان‌های افراطی در عراق کدامند؟ فرضیه اصلی پژوهش، این است که تشکیل جریان‌های افراطی در عراق، ریشه‌ای تاریخی داشته‌اند که سیاست‌های دولت‌های حاکم و ساختار چندپاره عراق آن را تقویت کرده است. این مقاله با روش تحقیق تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به واکاوی این موضوع می‌پردازد. نتیجه مهم این پژوهش آن است که گسترش جریان‌های افراطی در عراق، نتیجه عوامل چندگانه ساخت تحمیلی دولت ملت، شکاف‌های اجتماعی متعدد، انسداد سیاسی و چالش ناکارآمدی دولت است.

▪ واژگان کلیدی:

عراق، جریان‌های افراطی، عوامل درونی، شکاف‌های اجتماعی، دولت ناکارآمد

مقدمه

گروه‌های افراطی به‌طور کلی از حدود یک دهه گذشته تاکنون در منطقه خاورمیانه رشد و گسترش یافته‌اند و عراق از کشورهای این منطقه است که پس از سقوط صدام در سال ۲۰۰۳ به‌طور جدی با این مشکل روبه‌رو شده است. رشد افراط‌گرایی در عراق بر ایند عوامل مختلفی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که در این بین، شرایط و اوضاع داخلی این کشور سهم عمده‌ای از این موضوع را به‌خود اختصاص داده است. مقابله نیروهای خارجی با عناصر باقی‌مانده ارتش در مرحله پس از تهاجم امریکا در سال ۲۰۰۳ و تشکیل هسته‌های مقاومت به‌ویژه در میان گروه‌های سنی وفادار به صدام به هرج‌ومرج گسترده در سال‌های اولیه اشغال منجر شد (Fawcett, 2013: 325-328). خلأ قدرت اولیه و فقدان حاکمیت ملی با ورود نیروهایی از مناطق دیگر مانند افغانستان و عضوگیری گروه‌های افراطی به‌همراه ناتوانی نیروهای خارجی در برقراری امنیت، وضعیت کشور را از سال ۲۰۰۶ وخیم‌تر کرد.

بحران سیاسی سال ۲۰۱۰ و تقسیم پست‌های سیاسی پس از ماه‌ها کشمکش با به‌رخ کشیدن گرایش‌های گریز از مرکز، اوضاع امنیتی این کشور را به‌ویژه در مناطق غربی به‌مراتب وخیم‌تر ساخت. در پایان سال ۲۰۱۱ نیز که نیروهای خارجی از این کشور خارج شدند، به‌رغم تأکید مقامات سیاسی و نیروهای امنیتی عراقی بر توانایی در برقراری امنیت داخلی، نه‌تنها شرایط امنیتی کشور چندان تغییری نکرد، بلکه بحران‌های سیاسی پی‌درپی و ضعف دولت مرکزی آشکارتر شد؛ این بحران‌ها شکل درون‌گروهی پیدا کرده و در صف‌آرایی رهبران شیعه در انتخابات سال ۲۰۱۴ خود را نشان دادند. مجموعه این کاستی‌ها در سال ۲۰۱۴ به تهاجم نیروهای داعش از مرز سوریه و از دست رفتن بخش‌های وسیعی از مناطق غربی و شمال غربی عراق در استان‌های صلاح‌الدین، نینوا و الانبار و حتی خطر سقوط بغداد و شهرهای شیعه‌نشین منجر شد که طی دو سال گذشته ادامه داشته است.

هدف اصلی مقاله حاضر، واکاوی و بررسی زمینه‌های داخلی رشد و گسترش جریان‌های افراطی در عراق است و در این چهارچوب این پرسش را مطرح می‌کند که مهم‌ترین عوامل داخلی گسترش جریان‌های افراطی در عراق کدامند؟ فرضیه اصلی مقاله این است که تشکیل و گسترش گروه‌های افراطی در عراق از ریشه‌ای تاریخی برخوردار است که در طول سال‌های پس از استقلال، سیاست‌های ناکارآمد دولت‌های حاکم بر این کشور و در نتیجه ایجاد شکاف عمده در بین نقاط مختلف، آن را تقویت کرده است. این مقاله با روش تحقیق تحلیلی-توصیفی در قالب منابع کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از سطح تحلیل داخلی به‌عنوان چارچوب تحلیلی بحث، به واکاوی این موضوع می‌پردازد. در این راستا یافته‌ها نشان می‌دهند که عراق به‌دلیل بافت قومی و مذهبی واگرایانه و اقدامات تبعیض‌آمیز دولت‌های حاکم بر این کشور، همواره مستعد درگیری‌های داخلی و قومی است؛ بنابراین گسترش جریان‌های افراطی در عراق برآیند و نتیجه ساخت تحمیلی دولت و حکومت، شکاف‌های اجتماعی متعدد، وجود انسدادهای سیاسی و درنهایت ناکارآمدی دولت‌های حاکم بر آن است.

۱. چارچوب نظری: سطح تحلیل داخلی

یکی از رویکردها در تبیین چرایی تحولات سیاسی در مناطق بحران‌خیز، استفاده از سطوح تحلیل (ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی) است که از طریق آنها می‌توان به تحلیل و بررسی تحولات سیاسی در این کشورها پرداخت. البته ممکن است بین سطوح یادشده، ارتباط و تأثیرهای متقابل قابل توجهی وجود داشته باشد. معمولاً در سطح ملی، عوامل منحصربه‌فرد کشورها همچون روند دولت‌م‌ساز، وضعیت هویت ملی و هویت‌های رقیب، شکاف‌های اجتماعی، وضعیت اقتصاد، فرهنگ سیاسی، احزاب و گروه‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند. یکی از ویژگی‌های بارز کشورهای دستخوش بحران در خاورمیانه، ساختاربندی جمعیتی با پراکندگی قومی و مذهبی فزاینده است. بسیاری از کشورهای این منطقه در عمل با در کنار هم قرار دادن چندین قومیت خاص تشکیل شده‌اند. در این جوامع که از ناهمگونی و پیچیدگی خاصی برخوردارند، بنا به گفته هانتینگتون، هیچ نیروی

اجتماعی واحدی نمی‌تواند جامعه و اجتماعی سیاسی را بر پا کند، مگر آنکه نهادهایی را بیافریند که بتوانند مستقل از نیروهای اجتماعی به وجود آورنده آن نهادها، ادامه حیات دهند (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۱۹).

وجود چندگانگی قومی و مذهبی و حضور جوامع قومی در بخش‌های جدا از هم در برخی از این کشورها، همراه با وجود و استمرار حکومت‌های به اصطلاح نژادی که منابع کشور را به یک قومیت خاص اختصاص می‌دهند، ایجاد شکاف‌های اجتماعی را به همراه دارد. تعدد این شکاف‌ها در شرایط رقابت قدرت، موجب تقویت هویت‌های قومی شده و در نتیجه دولت‌های بی‌ثبات که از دیگر ویژگی‌های کشورهای این منطقه است، ظاهر می‌شوند. به بیانی دیگر، اجماع‌نظر داخلی مورد نظر هانتینگتون، یعنی ایجاد مفهوم جامعه سیاسی و حکومت برخوردار از مشروعیت عمومی که یکی از راه‌های ایجاد دولت‌های باثبات است (هانتینگتون، ۱۳۸۶)، در این مناطق شکل نمی‌گیرد و یا در بهترین حالت مانند لبنان عقیم است. وجود شرایط رقابت قدرت میان قومیت‌های مختلف در کشورهای دستخوش بحران این منطقه، زمینه‌های عدم شکل‌گیری اتحادهای فراقومی و سستی دولت‌های ائتلافی یا به اصطلاح دولت وحدت ملی را فراهم کرده است.

باید اذعان کرد که اکثر کشورهای این منطقه از معضلات امنیتی داخلی رنج می‌برند که به طور عمده ناشی از ضعف روندهای دولت‌م‌سازی است. به عنوان مثال، مشکلات ترکیه با کردها، مشکلات فرقه‌ای پیچیده در سوریه، شکاف‌های قبیله‌ای و مذهبی عمیق در عراق، برخی از گرایش‌های جدایی طلبانه در ایران، و شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای چندلایه در لبنان که به جنگ‌های داخلی طولانی مدت منجر شده‌اند، تنها برخی از جنبه‌های ملی بحران و ناامنی در خاورمیانه را شکل داده‌اند (نیاکوئی، ۱۳۹۲: ۱۰۲). فرایند توسعه در این کشورها عمدتاً ناهمگون، تحمیلی، و خودکامه بوده و روندی بالا به پایین داشته و تنها سطح اقتصادی را شامل می‌شود. اقتصاد نیز به طور عمده وابسته به منابع زیرزمینی، تک‌محصولی و رانتیر است و کشورها با فروش مواد خام، مانند نفت اداره می‌شوند و ساختارهای اقتصادی آنها از هم تکمیلی اندکی برخوردار است.

منافع قدرت‌های بزرگ، ناهمگونی ناشی از تعدد قومیت‌های مختلف به‌همراه حکومت‌های تک‌ساختی که با اعمال سیاست‌های سرکوبگرانه سعی در جلوگیری از گرایش‌های گریز از مرکز در بین اقوام دارند، فرهنگ سیاسی این منطقه را با خشونت فراگیر سیاسی همراه کرده است. نابسامانی احزاب و گروه‌ها یکی از ویژگی‌های بارز منطقه است. الزامات ناشی از حفظ یکپارچگی و مهار گرایش‌های گریز از مرکز، به‌همراه نبود سازوکارهای انتخاباتی مشخص، موجب ظهور حکومت‌های اقتدارگرا و یا دودمانی در این منطقه شده است که یا مانند اعراب حوزه خلیج فارس با احزاب بیگانه‌اند و یا مانند عراق دوره صدام، مصر در دوره مبارک و سوریه تحت حکومت اسد به دیکتاتوری حزبی انجامیده‌اند.

۲. افراط‌گرایی و جریان‌های افراطی در عراق

از ابتدای قرن اخیر، عراق جلوه بارز واگرایی قومی-مذهبی، خشونت و بی‌ثباتی سیاسی-اجتماعی در خاورمیانه بوده است. با درنظر داشتن رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخی، باید خاطر نشان کرد که ظهور و گسترش خشونت‌های قومی-مذهبی در عراق، تنها ریشه در خلأ قدرت دولت مرکزی و نبودن دولت مقتدر ندارد، بلکه عوامل و مؤلفه‌هایی چون نبود یک هویت ملی فراگیر، کینه‌های تاریخی گروه‌های قومی و مذهبی و دولت‌سازي تحمیلی به‌ویژه در دوره حاکمیت حزب بعث، نقش مهمی در ظهور و گسترش خشونت‌ها داشته‌اند. این بستر بی‌ثبات و ناامن، همراه با وجود بحران‌های مختلف و فرهنگ قبیله‌ای و فروملی، منجر به شکست هرگونه حرکت اصلاح‌طلبانه در عراق شده است (سردارنیا و زارع مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

در این شرایط، عراق به عرصه ظهور گروه‌های افراط‌گرا و رادیکال تبدیل شده که به‌رغم تشکیل دولت جدید از سال ۲۰۰۵، از میزان آن کاسته نشده است. با فروپاشی رژیم صدام و خلأ قدرت پس از آن، افراطی‌گری و خشونت، عمده‌ترین تأثیر را بر مناطق سنی‌نشین شمال و شمال غرب در مناطق تکریت، الرمادی و فلوجه داشته که تاکنون نیز استمرار دارد. انحلال ارتش و سازمان‌های بعثی، عامل اصلی افزایش نارضایتی‌ها در این مناطق محسوب می‌شود؛ درحالی‌که مناطق جنوبی و شیعه‌نشین به‌دلیل ساختار سنتی و

عشیره‌ای، کمتر از مناطق سنی دچار تنش شده‌اند. با وجود تلاش‌های دولت برای نابودی بازماندگان حزب بعث در قالب تشکیل کمیته بعثی‌زدایی به‌ویژه در مناطق سنی‌نشین در سال‌های اولیه، عناصر بعثی با کمک القاعده و نفوذ در نیروهای مسلح، مناطق سنی‌نشین صلاح‌الدین، الانبار، نینوا و شمال غرب بغداد را ناامن ساخته‌اند. بخش زیادی از خشونت‌ها در دولت جدید در میان گروه‌های سنی دیده می‌شود. سنی‌ها که ابتدا در اعتراض به تسلط شیعیان و کردها، از مشارکت در روند سیاسی سر باز زدند، در ادامه به مقابله با نیروهای امریکایی به‌عنوان عامل اصلی سقوط صدام و متحدان داخلی آنها (گروه‌های شیعی و کرد) پرداختند. حاشیه‌نشینی در عرصه قدرت سیاسی و بیکار شدن بخش زیادی از سنی‌های شاغل در دستگاه صدام، انگیزه سیاسی و اقتصادی این گروه در پیوستن به گروه‌های افراطی و اقدام علیه دولت مرکزی محسوب می‌شود (محق و عالی، ۱۳۸۸: ۲۰؛ Katzman, 2013).

نمود بارز خشونت و افراط‌گرایی در عراق، جان باختن تعداد زیادی از غیرنظامیان در طول سال‌های اشغال و پس از آن است. براساس آمار مؤسسه آی.بی.سی^۱ تعداد کشته‌شدگان خشونت‌های داخلی عراق از سال ۲۰۰۳ تا ژوئیه ۲۰۱۵ بیش از صدوشصت هزار نفر را شامل می‌شود که کمترین تعداد کشته‌شدگان مربوط به سال ۲۰۱۰ با بیش از چهارهزار نفر و بیشترین تعداد در سال ۲۰۰۶ با بیش از بیست‌ون ه هزار نفر هستند که قربانی افراط‌گرایی شده‌اند.^(۱) چهار استان دیاله، صلاح‌الدین، الانبار و نینوا به‌ترتیب بیشترین کشته‌های ناشی از این درگیری‌ها را به خود اختصاص داده‌اند (Cordesman, 2014: 50). به‌علاوه گزارش‌های سازمان ملل نیز به تشدید خشونت‌های فرقه‌ای در عراق در یک دهه اخیر به‌ویژه از سال ۲۰۰۶ به‌دلیل افزایش تعداد و فعالیت گروه‌های به‌ظاهر سنی مانند القاعده و داعش^۲ (دولت اسلامی عراق و شام) و گروه‌های شیعه مانند اسائب اهل‌الحق و کتائب حزب‌الله اشاره می‌کند.^(۲)

علاوه‌بر آنها انصارالاسلام، مجلس شورای مجاهدین، گروه‌های ابوحفص‌المصری، ارتش اسلامی عراق، جیش‌الفاتحین، کتائب انصارالتوحید و السنه و... مهم‌ترین گروه‌های افراطی فعال در عراق هستند (Cordesman and Khazai, 2014: 176).

1. Iraq Body Count (IBC)
2. Islamic State in Iraq and Syria (ISIS)

در این چارچوب آمار سال ۲۰۱۵ گروه بررسی‌های امنیتی «سوفان» مستقر در نیویورک، نشان می‌دهد که افراد عضو گروه‌های تروریستی فعال در عراق و سوریه، اتباع حدود ۶۶ کشور هستند (Sofan Group, 2015). در این بین تعداد زیادی از اعضای این گروه‌ها را عراقی‌های ناراضی از وضع موجود تشکیل می‌دهند که به‌طور خاص در مورد گروه داعش، برآوردها از عضویت حدود سی یا چهل هزار نفر از سنی‌های عراقی در آن حکایت دارد (سمیعی اصفهانی و شفیعی سیف‌آبادی، ۱۳۹۴: ۲۰۸)؛ بنابراین می‌توان گفت خطر افراط‌گرایی و تروریسم در عراق کنونی به گروه‌ها و بخش‌های مختلف جامعه تسری یافته و مختص گروهی خاص نیست. اهداف اصلی این گروه‌ها که ابتدا برای مقابله با نیروهای خارجی ایجاد شدند، جلوگیری از تشکیل دولتی قدرتمند به رهبری شیعیان و دامن زدن به اختلاف‌های مذهبی است که برای دستیابی به آنها از بمب‌گذاری، حمله‌های انتحاری به مراکز سیاسی و مذهبی و ترور شخصیت‌های مهم استفاده می‌کنند (لطفیان، ۱۳۸۷).

۳. عوامل داخلی گسترش جریان‌های افراطی در عراق

در ساختار قدرت جهانی همواره منافع و امنیت دولت‌های غربی محوریت دارد و کشورهای توسعه‌نیافته ناچارند با افزایش ظرفیت تولید در قالب نوسازی غربی، به تثبیت موجودیت نظام سیاسی خود بپردازند تا در اثر تهدیدهای داخلی و خارجی متلاشی نشوند. درحالی‌که کشورهای پیشرفته با کاهش نظامی‌گری و اقتصاد بازار، وابستگی متقابل متقارن می‌یابند، کشورهای توسعه‌نیافته طی روندی معکوس، از داخل و خارج، دچار منازعه هستند. آرمان دولت‌ملت نیز تنها در تئوری، هماهنگی دولت و جامعه را فراهم می‌کند و در عمل، دستگاه‌های دولتی جهان سوم بین افشار جامعه تبعیض قائل می‌شوند (موثقی، ۱۳۸۸: ۳۱۹). بر این اساس، در کنار برخی از دلایل سطح منطقه‌ای در قالب استفاده برخی بازیگران منطقه‌ای از جریان‌های افراطی به‌عنوان ابزار سیاست خارجی و امنیتی و سطح بین‌المللی، مانند حضور نیروهای فرمانطقه‌ای در منطقه، بخش مهمی از دلایل گسترش جریان‌های افراطی، به بسترهای داخلی جوامع خاورمیانه از جمله عراق بازمی‌گردد که در ادامه به مهم‌ترین آنها پرداخته شده است.

۱-۳. ساخت تحمیلی دولت- ملت

ساخت تحمیلی دولت یکی از عوامل ریشه‌ای گسترش افراط‌گرایی است که به دولت‌سازی و ملت‌سازی اجباری اشاره دارد. دولت و ملت در معنای مدرن، همواره در ارتباطی دوسویه، تأسیسی و تکوینی با هم عمل می‌کنند. دولت برای تثبیت و تداوم به یک ملت و همبستگی هرچه بیشتر آن نیاز دارد و ملت نیز برای انباشت بهتر و نهادینه قدرت و حفظ هویت متمایز و مستقل خود، به دولتی نیرومند و توانا نیازمند است. به این شکل، دولت-ملت در شبکه‌ای از وابستگی متقابل رشد و تقویت می‌کنند که با افزایش بیشتر این پیوند می‌توانند تصویری کاملاً واقعی از خود به‌عنوان دولت-ملت در صحنه بین‌المللی نمایش دهند. یکی از منابع پیشبرد دولت-ملت‌سازی، منافع اقتصادی است که نقش تعیین‌کننده‌ای به‌ویژه در افزایش توان دولت در پیشبرد بهتر روند ملت‌سازی و تحقق برنامه‌هایش دارد. سایر منابع مانند شرایط تاریخی و موقعیت ژئوپلیتیک نیز اهمیت دارد (خاکی و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۹۷). بر این اساس، دولت-ملت‌سازی روند یا فرایندی است که طی آن یک جامعه سیاسی تلاش می‌کند از طریق انباشت قدرت و توسعه ظرفیت‌های نهادی، خودمختاری، حاکمیت و استقلال خود را حفظ کرده و ارتقا بخشد. این هدف به افزایش همبستگی، یکپارچگی ملی و ثبات سیاسی و به‌ویژه توسعه نهادهای دموکراتیک وابسته است. ملت‌سازی نیز در ارتباط با ایجاد و توسعه هویت مشترک در قالب ملت، هویت ملی پایدار، غرور، یکپارچگی و همبستگی ملی به‌کار می‌رود. فرایند ملت‌سازی دارای ابعاد مهمی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: توسعه هم‌مدلی در بین ملت، گسترش ارتباطات و پیوندها بین گروه‌های نژادی، قومی و زبانی و پذیرش برتری علقه‌های مدنی-ملی و اقتدار ملی از سوی گروه‌های قومی و مذهبی بدون انکار حقوق آنها (سردارنیا و زارع مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۷۶).

عراق کنونی مانند سایر مناطق خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول و شکست امپراتوری عثمانی، به سرپرستی متفقین درآمد و طبق قرارداد سایکس-پیکو به جزئی از قلمرو اشغالی بریتانیا تبدیل شد. نقشه سیاسی عراق از ترکیب سه استان بصره، موصل و بغداد از سوی یک افسر اطلاعاتی انگلیسی به‌نام خانم گرتروود بل^۱ بین سال‌های ۱۹۱۹ تا

1. Gertrude Bell

۱۹۲۱ طراحی و در کنفرانس ۱۹۲۱ قاهره تصویب شد. عراق کنونی تحت قیمومیت انگلیس در سال ۱۹۲۰ پایه‌گذاری شد و در سال ۱۹۳۲ به استقلال دست یافت؛ بنابراین نکته نخست در مورد عراق، دولت‌سازی تحمیلی^۱ است. تقدم دولت‌سازی به این علت است که از نظر بسیاری از صاحب‌نظران در مناطقی مانند خاورمیانه، دولت‌سازی و ملت‌سازی دو مقوله جدا از هم هستند که اولی بر دومی تقدم دارد. در دولت‌سازی که تأکید بر امنیت‌سازی و تداوم ائتلاف گروه‌های سیاسی است، به‌ویژه در خاورمیانه تا زمانی که یک دولت قوی نباشد که امنیت را حفظ و ملت را دور خود جمع کند و یک هویت ملی تشکیل دهد، ملت‌سازی رخ نمی‌دهد؛ بنابراین ساخت قدرت و سیاست در اجزای خاورمیانه مانند عراق به‌صورتی است که در نبود امنیت، اقتصاد، سیاست و تقویت اجتماعی شکل نمی‌گیرد و ملت نمی‌تواند دور هم جمع شود (برزگر، ۱۳۸۹/۰۹/۳۰). لذا آغاز دولت‌سازی در عراق براساس واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی، امنیتی و ژئوپلیتیکی موردنظر کشورهای بیرونی بوده و بدون توجه به اراده مردمی شکل گرفته است. از نظر دژدن «عراق ساخته کاملاً مصنوعی انگلیسی‌ها است که برای به‌انحصار درآوردن دو میدان نفتی کرکوک و بصره تصمیم گرفتند سه جماعت کرد، ایرانی و عرب را در پایتختی که از یادها رفته بود، گرد آورند و در اینکه یک ملت عراقی با یک روان عراقی وجود داشته باشد، شک است». لذا مرزهای عراق، بازتاب منافع خارجی است تا واقعیت‌های داخلی. با اینکه این مسئله با ایجاد همبستگی‌های اجتماعی-فرهنگی نوین ملی رنگ باخته، اما رسوبات آن در جریان‌های سیاسی امروز دیده می‌شود؛ تا جایی که برخی از گروه‌ها نه برای اداره بهتر کشور، بلکه برای دستیابی به حداکثر کرسی‌ها براساس تمایلات قومی و مذهبی با هم رقابت می‌کنند (سرخیل، ۱۳۹۱: ۶۹۵-۶۹۴).

در ملت‌سازی^۲ نیز که تکیه اصلی آن بر دموکراسی‌سازی است، عراق با مشکل روبه‌رو است. عراق در بهترین حالت، سرزمینی چندقومی (متشکل از سه قوم با رویکردهای مختلف) به حساب می‌آید که به‌رغم هویت بین‌النهرینی، هرگز پیش از ۱۹۲۰ یک واحد

1. Imposed State-Building
2. Nation Building

سیاسی مستقل نبوده است. ملت عراق مانند ملت و دولت‌های باستانی، دیگر تداوم سیاسی نداشته و همیشه بخشی از یک امپراتوری (عباسی، عثمانی یا ایران) بوده و فاقد تاریخ و پیشینه سیاسی مشترک است؛ بنابراین عراق را باید فاقد لوازم کلاسیک ملت‌سازی مانند آگاهی، علاقه، تاریخ، میراث و اندیشه سیاسی مشترک مانند اندیشه سیاسی ایران‌شهری در ایران دانست که به‌اجبار باید از لوازم مدرن ملت‌سازی چون منافع اقتصادی، عقلانیت و توسعه اقتصادی و ابزارهای آن در قالب رسانه‌ها، سیستم آموزشی، ساختار بوروکراتیک و سیاست‌گذاری‌های هویتی و ملی در آن استفاده شود (احمدی، ۱۳۸۹).

پس از سال ۲۰۰۳ نیز، بار دیگر فرایند دولت‌سازی در عراق تحت تأثیر خواسته‌های لیبرالی خارجی (این‌بار آمریکا) و به‌صورت پروژه دموکراسی تحمیلی شکل گرفت، درحالی‌که بسیاری معتقدند دموکراسی نمی‌تواند در همه فرهنگ‌ها موفق باشد. / ریک هابزبام^۱، استاد دانشگاه لندن در مقاله‌ای که در سپتامبر ۲۰۰۴ در مجله فارین پالیسی به‌چاپ رسید، گسترش دموکراسی (حتی غیرمستقیم) را نه تنها غیرممکن، بلکه خطرناک می‌داند. به عقیده او دولت‌های قدرتمند، سیستمی (دموکراسی) را توسعه می‌دهند که خود آن را برای چالش‌های امروزی بی‌کفایت می‌یابند (مولانا، ۱۳۸۶/۰۶/۲۶). یک مورد از ناکارآمدی‌های دموکراسی تحمیلی و دولت‌سازی خارجی در عراق این است که انتخابات پارلمانی انجام می‌شود، اما دولت ائتلافی شکل نمی‌گیرد، زیرا خواسته‌های دولت عراق با خواسته‌های واقعی و سیاسی جامعه به‌طور کامل هماهنگ نیست؛ بنابراین دو خواسته متفاوت از دولت عراق می‌بینیم: دولتی که بتواند مسائل روزمره زندگی مانند مسئله انرژی و نیازهای شهروندان را تأمین کند و دولتی که در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی تداوم پیدا کند، که نیاز به اعتمادسازی و هویت‌سازی مستقل و مشترک در داخل دارد (برزگر، ۱۳۸۹/۰۹/۳۰). به همین دلیل است که حفظ و استمرار ائتلاف‌های سیاسی، یکی از مهم‌ترین مسائل پیش روی دولت‌های عراق در همه دوره‌ها بوده است، زیرا گروه‌های سیاسی، اعتماد لازم را به ائتلاف‌های انجام‌شده ندارند. بنابراین یک علت خشونت داخلی در عراق در طول سال‌های اخیر، وجود این ساختار معیوب برآمده از رژیم‌های پیشین است که از مؤلفه‌هایی مانند ساخت بی‌ریشه دولت و ساختار اقتصادی معیوب برخوردار است.

1. Eric Hobsbawm

پیامد اصلی چنین ساختار معیوبی، ضعف مشروعیت و عدم برخوردارگی از پایگاه قوی مردمی رژیم‌های حاکم بر عراق، چه در دوره صدام و چه در دولت فعلی است (Yamacoguz, 2009).

۲-۳. شکاف‌های اجتماعی متعدد و فعال

عامل دیگر گسترش افراط‌گرایی در عراق و به‌طور کلی در خاورمیانه، شکاف‌های اجتماعی فعال موجود است. این منطقه از پراکندگی جمعیتی بالایی که عمدتاً شامل پراکندگی قومی-زبانی و نیز مذهبی می‌شود، برخوردار است (نیاکوئی و مرادی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). شکاف‌های اجتماعی با تجزیه و تقسیم جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌های مختلف در کشور ارتباط دارد که ممکن است این گروه‌بندی‌ها، شکل و سازمان سیاسی پیدا کنند. قاعده کلی جامعه‌شناسی سیاسی این است که زندگی سیاسی در هر کشوری به شیوه‌های مختلف، تحت تأثیر شکاف‌های اجتماعی و نحوه صورت‌بندی یا ترکیب آنها قرار دارد. در بررسی شکاف‌های اجتماعی باید به تنوع‌های تاریخی و جغرافیایی توجه کافی داشت؛ به این معنی که نوع، شمار و نحوه صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی بر حسب عوامل گوناگون از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر و از زمانی به زمان دیگر در درون کشور تغییر می‌کند. بر حسب چنین تنوع‌هایی می‌توان شکاف‌های اجتماعی را به شکاف‌های فعال و غیرفعال تقسیم کرد. شکاف‌های اجتماعی هنگامی فعال می‌شوند که بر پایه آن گروه‌بندی‌های سیاسی تکوین یابند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۰۰-۹۹).

منظور از شکاف اجتماعی در عراق، نه شکاف طبقاتی بین فقیر و غنی، بلکه عدم تجانس اجتماعی و تنوع مذهبی و قومی است. در شرایطی که روند دولت‌سازگی از کیفیت مناسبی برخوردار نیست، چنانچه روابط گروه‌های جمعیتی شکل سلطه‌گر و سلطه‌پذیر یابد و سیاست‌های حکومت به ناهمسانی در توزیع منابع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی منجر شود، شکاف‌های اجتماعی فعال شده و کشور به سمت بحران سوق می‌یابد. به‌طور کلی عراق با سه شکاف اجتماعی عمده مذهبی بین اکثریت شیعه و اقلیت سنی، قومی و زبانی بین اکثریت عرب و اقلیت غیرعرب، و شکاف اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان ارمنی و آشوری مواجه است (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۴). شکاف اجتماعی عمده عراق، شکاف مذهبی اکثریت شیعه و اقلیت سنی است. دین، اصلی‌ترین عامل هویت‌بخش

جوامع موجود در خاورمیانه به‌شمار می‌رود (منصوری‌مقدم، ۱۳۹۱: ۸۴) و اصل شکل‌دهنده فرهنگ و هویت جمعی در خاورمیانه به‌ویژه در خلیج فارس است. تحقیقات از روند روبه‌گسترش نقش مذهب به‌منزله یک نیروی اجتماعی - سیاسی فعال به‌ویژه در مناطق دارای بافت اجتماعی همسان مذهبی حکایت دارد. جفری هاینز در کتاب «مذهب و سیاست در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا» درباره تأثیرات مذهب، به‌صراحت از جایگاه روبه‌رشد مذهب در تصمیم‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی خاورمیانه یاد می‌کند (سرخیل، ۱۳۹۱: ۶۹۳-۶۹۲).

براساس آمار سال ۲۰۱۳ مؤسسه PEW، شیعیان ۶۵ تا ۷۰ درصد و سنی‌ها ۳۰ تا ۳۵ درصد جمعیت عراق را شامل می‌شوند (PEW, 2013). شیعیان در مناطق جنوبی و مرکزی چون بصره، عماره، ذیقار، سماوه، قادسیه، کربلا، نجف، دیاله، بابل، کاظمین و سامرا در اکثریت هستند. یک‌سوم از جمعیت ترکمن‌ها و بخشی از کردهای عراق موسوم به کردهای فیلی نیز شیعه هستند. سنی‌ها نیز در صلاح‌الدین، الانبار، نینوا، بعقوبه، تکریت، موصل، الرمادی، فلوجه و بغداد در اکثریت قرار دارند. شکاف قومی به رقابت دیرپای این دو گروه مذهبی در کسب قدرت انجامیده که این مسئله به ابتدای استقلال عراق برمی‌گردد. سنی‌ها در هر دو سیستم پادشاهی و جمهوری با محوریت حزب بعث و ناسیونالیسم عربی، شیعیان را از قدرت محروم کرده و بر ارتش، سیاست و اقتصاد عراق مسلط شدند. در مقابل، قانون اساسی مصوب سال ۲۰۰۵ با درنظر داشتن حقوق اکثریت شیعی، به‌جای هویت عربی مورد نظر سنی‌ها بیشتر بر هویت دینی و به‌ویژه شیعی عراق تأکید می‌کند. ماده ۱۰ این قانون به حمایت دولت از عتبات مقدسه به‌عنوان هویت دینی و فرهنگی کشور اشاره دارد و ماده ۴۰ و بند اول ماده ۴۱ نیز با حمایت از آزادی عقیده، به‌طور مشخص بر تضمین انجام مراسم حسینی تأکید می‌کند (قانون اساسی عراق، ۱۳۸۴). به بیانی دیگر، شکاف مذهبی در این دوره نیز با شدت کمتری ادامه یافته است.

شکاف اجتماعی دیگر در عراق، شکاف قومی-زبانی است. در کشورهایی که درگیر این تضاد هستند، هزینه‌هایی که صرف برقراری نظم داخلی و سرکوب شورشیان می‌شود، اغلب بیشتر از هزینه‌هایی است که دولت در فعالیت‌های توسعه انسانی صرف می‌کند. الگوهای

منارعه در این کشورها بیشتر جنگ داخلی است (موثقی، ۱۳۸۸: ۳۲۱). مفهوم قومیت که به دنبال شکل‌گیری دولت‌های ملی در کشورهای مستعمره سابق ظاهر شد، شامل وجوهی مانند نام مشترک، سرزمین مشترک، فضاها، مشترک زیستی، رسوم و ارزش‌های مشترک، احساس مشترک و... است (مهری‌کارنامی، ۱۳۸۸). در کنار قومیت، بسیاری از اشتراک‌های زبانی را نیز برای موجودیت ملت ضروری دانسته‌اند. به عقیده بارکر: «وابستگی‌های نزدیکی میان ملت و زبان وجود دارد. زبان، صرف وجود واژه‌ها نیست. هر واژه‌ای دارای بار خاصی از تداعی معانی است که با احساسات پیوند دارد و اندیشه را برمی‌انگیزد. نمی‌توان این احساسات و اندیشه‌ها را داشت، مگر اینکه قفل تداعی‌های آن را با کلید زبان باز کرد» (عالم، ۱۳۸۶: ۱۵۶-۱۵۵).

این شکاف در عراق در سطح اکثریت ۷۵ درصدی عرب و اقلیت غیرعرب به‌ویژه ۲۰-۱۵ درصدی کرد و اقلیت‌های ترکمن^۱، یزیدی (ایزدی)^۲، کاکایی^۳، شبک^۴ و صابین ماندایی^۵ (UNPO, 2013)، جریان داشته و در قالب ساختار جمعیتی ناهمگون در بیشتر نقاط عراق دیده می‌شود. از لحاظ جغرافیایی به استثنای قسمت‌هایی در شمال و جنوب که کردها و عرب‌های شیعه در اکثریت قاطع هستند، در بخش اعظم سایر مناطق، جمعیت ناهمگون است که می‌توان به ترکیب جمعیتی عرب‌ها، کردها و ترکمن‌ها در کرکوک و موصل و ترکیب جمعیتی عرب‌های سنی و شیعه در استان‌های بغداد، دیاله و بابل اشاره کرد (سردارنیا، ۱۳۹۱). یک دلیل عمده گسترده‌گی این شکاف، ساختار قبایلی عراق است که شامل حدود ۲۰۰۰ طایفه و ۱۵۰ قبیله است. سه‌چهارم جمعیت این کشور نیز در قالب ساختار قبایلی زندگی می‌کنند. دولت‌های حاکم بر عراق مانند رژیم پادشاهی در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۲۱ مروج این ساختار بودند. صدام نیز در یک برهه با این تصور که نظام قبیله‌ای، سنتی و غیرمدرن و در تضاد با ناسیونالیسم عربی است، از ایفای نقش جدی آن جلوگیری کرد. اما در طول دهه ۱۹۸۰ به دلیل نیاز مبرم به قبایل برای بسیج مردمی در جنگ علیه ایران، به تقویت این ساختار

-
1. Turkoman
 2. Yezidi
 3. Kaka'i
 4. Shabak
 5. Sabian Mandaean

پرداخت. در دولت جدید نیز نقش اقوام و ساختار قبایلی همچنان پررنگ است (Noorbakhsh, 2008)، تا جایی که بخشی از این ساختار در قالب عشایر عراقی به‌عنوان بازیگری قدرتمند با داشتن جمعیت زیاد و پراکندگی جغرافیایی، نقش سرنوشت‌سازی در توازن قدرت، حمایت از مرجعیت تشیع از ابتدای تهاجم امریکا و ایجاد نیروی موسوم به شوراهای بیداری برای مقابله با القاعده و تروریسم داشته‌اند (محقق و عالی، ۱۳۸۸: ۷۷).

شکاف قومی هم در ریشه‌های قومی تشکیل عراق دیده می‌شود و هم نظام سلطنتی طی سال‌های پس از ۱۹۳۲، با ایجاد کشمکش بین نهادهای سنی با آشوریان و کردها (غیرا، ۱۳۸۱: ۱۳۶) و حزب بعث نیز از ۲۰۰۳-۱۹۶۸ با عربی کردن دولت و جامعه، آن را شدت بخشیدند. جلوه بارز شکاف قومی در عراق، منازعات خشونت‌آمیز کردها و اعراب است، به‌حدی که کردها در طول سال‌های اخیر یا پیوسته در حال جنگ بوده‌اند، یا برای کسب خودمختاری با دولت مرکزی مذاکره می‌کردند. صرف ایجاد عراق به‌معنی نفی آرزوی کردها برای تشکیل کشور مستقل بود؛ بنابراین ملی‌گرایی کرد و ملی‌گرایی عراقی از ابتدا در تضاد شدید با هم قرار داشتند. اعراب عراق به‌ویژه اعراب سنی، معمولاً در اعمال سلطه و محدود کردن حوزه مانور کردها در زمینه‌های حقوق فرهنگی، زبانی و تمرکززدایی، موفق عمل کردند؛ امری که بر میزان سرخوردگی کردها افزود و آنها را به یکی از منابع بی‌ثباتی، دشمنی و خشونت تبدیل نمود (درخشه و ملکی، ۱۳۹۳: ۹۸-۹۷).

پس از سال ۲۰۰۳ نیز به‌رغم اینکه فعالیت گروه‌هایی با خط‌مشی نژادپرستی، تکفیر^۱ یا پاکسازی طایفه‌ای، به‌ویژه تشکیلات بعثی ممنوع شد و طبق ماده ۱۴ قانون اساسی جدید، عراقی‌ها بدون هرگونه تبعیض در جنسیت، نژاد، قومیت و... در برابر قانون برابر هستند، اما اختلافات دولت مرکزی و اقلیم کردستان در مسائلی مانند گسترش مرزهای منطقه فدرالی کردی و تداخل وظایف و حوزه عملکردی آنها با نیروهای ارتش عراق، نفت و آینده کرکوک همچنان باقی است. به‌علاوه هویت عربی عراق نیز با این جمله در قانون اساسی جدید که «عراق کشوری دارای اقوام، ادیان و مذاهب مختلف است که... ملت عرب آن بخشی از امت عربی هستند» کم‌رنگ شده است (احمدی و قزوینی حائری، ۱۳۸۹: ۲۹؛

قانون اساسی عراق، ۱۳۸۴). همچنین در طول یک دهه اخیر، توزیع ناعادلانه منابع، روبه‌رو شدن دولت مرکزی با بحران مشروعیت و نفوذ و پاره‌ای رفتارهای غیردموکراتیک دولت، شکاف قومی را شدت بخشیده است.

شکاف اجتماعی دیگر حاکم بر عراق، شکاف اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان ارمنی و آشوری است (سردارنیا، ۱۳۹۱). براساس آمار سال ۲۰۱۵، حدود ۹۹ درصد عراقی‌ها مسلمان هستند (U.S. Census Bureau, 2015). علاوه بر ارامنه و آشوریان، یهودیان و زرتشتی‌ها نیز در عراق سکونت دارند که سیاست عربی‌سازی صدام شامل آنها نیز شده است. وجه بارز زندگی این اقلیت‌ها از سال ۲۰۰۳ به بعد و به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۴، کاهش چشمگیر جمعیت آنان به‌واسطه کشته شدن و یا نقل مکان به خارج از کشور است. برای مثال جمعیت مسیحیان ارامنه و آشوری از بیش از یک میلیون در سال ۲۰۰۳، به کمتر از پانصد هزار نفر در سال ۲۰۱۴ رسید (Minority Rights Group International, 2014). همچنین جمعیت اقلیت شیک به یک‌دوم، ترکمن به یک‌چهارم، صابئین به یک‌هفتم و کردهای فیلی به یک‌سوم کاهش یافته است (Cordesman, 2015: 22).

در مجموع این شکاف‌ها برابند ساختار اجتماعی نامتجانس جامعه عراق است که نتیجه ساخت تحمیلی دولت مملت و سیاست‌های مختلف دولت‌های حاکم است. برای مثال ناسیونالیسم عربی همگون‌ساز صدام، حاصلی جز گسترش ملی‌گرایی قومی بین کردها و آگاهی شیعیان در مورد حقوق خود در پی نداشت. خود این شکاف‌ها نیز ضمن جلوگیری از تشکیل دولتی منسجم، پیامدهایی از قبیل تسلط بنیان‌های قومی و سهم‌خواهی گروه‌های سیاسی، شکنندگی ائتلاف‌های سیاسی، بروز رفتارهای افراطی، عدم شکل‌گیری دستگاه‌های امنیتی و ارتش قوی و درنهایت رویارویی کشور با چالش بزرگ‌تر وحدت اجتماعی را به‌دنبال داشته است.

۳-۳. انسدادهای سیاسی

وجود انسدادهای سیاسی از اصلی‌ترین عوامل شیوع افراط‌گرایی در خاورمیانه است. انسداد سیاسی از بطن انسداد اجتماعی ناشی می‌شود. انسداد اجتماعی فرایندی است که طی آن، گروه‌های اجتماعی به‌دنبال افزایش پاداش‌های خود از طریق محدود کردن دسترسی به منابع و فرصت‌ها به نفع خودشان هستند و این به‌معنای اعمال قدرت در

جامعه است. انسداد اجتماعی با قدرت سیاسی رابطه مستقیم دارد. به عبارتی، قدرت ویژگی ذاتی هر موقعیت انسدادی در جامعه است که معرف میزان نابرابر دسترسی به منابع و فرصت‌ها است. فرانک پارکین^۱ به دو شکل عمده انسداد اجتماعی اشاره می‌کند که عبارتند از: «تحریم یا انحصار» و «غصب یا تصرف عدوانی». تحریم فرایندی است که گروه‌های مسلط از دیگران سلب قدرت می‌کنند و تصرف عدوانی موقعیتی است که به وسیله آن، گروه‌های مغلوب در صدد بازپس‌گیری قدرت از فرادستان هستند. پارکین در واقع ماهیت دوسویه قدرت را مورد توجه قرار داده است. تحریم در جوامع نوین، عمدتاً از طریق قوانین (حق قانونی مالکیت خصوصی)، تنظیمات حقوقی و ضمانت‌های اجرایی مربوط به آن اعمال می‌شود. تصرف عدوانی نیز از طریق انقلاب، اعتصاب، تظاهرات و مانند آن خود را نشان می‌دهد. انسداد اجتماعی در تمام موارد نابرابری قدرت در اشکال قومی، نژادی یا طبقاتی جاری است. این انسداد در نهایت به انحصار مجاری دسترسی به منابع و فرصت‌ها منجر می‌شود (باقری، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۹).

انسدادهای سیاسی در خاورمیانه ریشه تاریخی دارد و به نوعی با افراط‌گرایی گره خورده است. در این راستا هم‌زمان با فروپاشی خلافت اسلامی در دهه ۱۹۲۰ دولت‌هایی با سه ویژگی سکولاریسم، اقتدارگرایی و ناکامی در تحقق اهدافی مانند رفاه، امنیت و توسعه اجتماعی شکل گرفتند. در مقابل این دولت‌ها، جنبش‌هایی ظهور کردند که خواسته‌های مذهبی و گرایش‌های کم‌وبیش دموکراتیک پیدا کردند و با تکیه بر شکست دولت‌ها در سیاست‌های رفاهی، به نوعی عدالت اجتماعی تمایل یافتند. این جنبش‌ها که در دنیای سنی در انواع سلفی و اخوانی ظاهر شدند، در ابتدا گرایش مسلحانه داشتند و نظامی‌گری آنها در هنگامه روبه‌رو شدن کشور با انسداد سیاسی به رادیکالیسم منجر می‌شد. برای مثال در سوریه اختلاف‌های سال ۱۹۶۵ و بحران ۱۹۸۲، اخوان المسلمین را به سمت تأسیس نهادهای نظامی مانند کتائب محمد و یا گردان‌های محمد رسول‌الله کشاند. در مقابل، در مالزی با شکل‌گیری سیستم انتخاباتی نسبتاً شفاف و دموکراتیک در سال ۱۹۹۹، شاهد فروکش کردن رادیکالیسم در سال ۲۰۰۹ بودیم (فیرحی، ۱۳۹۲/۳/۲)؛ بنابراین بایستی

1. Frank Parkin

خاطر نشان کرد که دیالکتیک انسدادهای سیاسی و افراط‌گرایی در منطقه خاورمیانه مسبوق به سابقه است.

عراق نیز از وضعیت مشابهی برخوردار است. فرهنگ سیاسی مردم عراق دارای سه ویژگی نامنسجم بودن، خشونت‌گرا بودن و مذکر بودن است که دموکراسی‌سازی در داخل و صلح‌طلبی در سیاست خارجی را با مانع روبه‌رو می‌کند. انتخابات در عراق در صورتی امکان‌پذیر است که نخبگان قواعد بازی متفاوتی را در سیاست پذیرا باشند. قواعد سنتی، حذف خشونت‌آمیز رقبای سیاسی و سرکوب افرادی که خواهان برآورده شدن خواسته‌های خود هستند، باید در بین نخبگان، مذبوم تلقی شود. سنی‌ها که در گذشته قدرت فائده عراق بودند، پس از حذف صدام با نپذیرفتن قواعد دموکراسی، خشونت را پیشه کردند. قواعد دموکراتیک متضمن پذیرش یک نفر-یک رأی است که با توجه به ترکیب جمعیتی عراق به مفهوم قدرت‌یابی کسانی است که بالاترین درصد جمعیت را تشکیل داده‌اند (درخشه و ملکی، ۱۳۹۳: ۱۰۲). عراق تاکنون سه نوع ساختار حکومتی را تجربه کرده است: ۱۹۵۸-۱۹۲۱ پادشاهی مشروطه، ۲۰۰۳-۱۹۵۸ سیستم جمهوری و از ۲۰۰۳ تاکنون نیز جمهوری دموکراتیک فدرال با نظام حکومتی پارلمانی.

تحریم یا انحصار که از نظر پارکین یکی از شکل‌های انسداد به‌شمار می‌رود، از زمان تأسیس در عراق به چشم می‌خورد. اعراب سنی با حمایت‌های خارجی، حکومت را به‌دست گرفته و شیعیان و کردها را از قدرت محروم کردند. براساس آمار در طول سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۸ حدود ۶۰ درصد رهبران سیاسی عراق عرب سنی، تنها ۲۵ درصد شیعه و ۱۵ درصد کرد بودند (خسروی، ۱۳۸۹: ۶۷). تحولات سریع ۱۹۶۸-۱۹۵۸ در قالب دولت‌های کودتا نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود. در نهایت حد اعلای تحریم و انحصار اعراب سنی در عراق در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۳ تحت حکومت نظامی صدام ایجاد شد. در این دوره قدرت، منابع و فرصت‌ها در اختیار یک گروه خاص بود و تلاش شد با اعمال سیاست همگون‌ساز ناسیونالیسم عربی و تبعید و کوچ اجباری اقلیت‌ها به یک‌دست‌سازی دولت و جامعه پرداخته شود. در مقابل، واکنش فرودستان (شیعیان و کردها) نیز به‌صورت تصرف عدوانی در قالب قیام ۱۹۹۱ علیه صدام و اقداماتی همچون تشکیل سپاه بدر در میان شیعیان تجلی پیدا کرد.

پس از سال ۲۰۰۳ نیز شیعیان و کردها نقش مستقیمی در سرنگونی صدام و تغییر این روند نداشتند. در این دوره با وجود حاکمیت ساختارهای دموکراتیک می‌توان به سیاست‌های ناکارآمد دولت اشاره کرد که اعتراضات مردم استان‌های سنی‌نشین شمال و شمال غرب علیه به‌حاشیه راندن سنی‌ها را در پی داشت. اعمال این سیاست‌های تبعیض‌گونه در عراق، همانند سوریه سال ۱۹۸۲، فرودستان (سنی‌ها) را به سمت راهکار تصرف عدوانی سوق داد که نمونه آن در اعتراض‌های مردم نواحی الانبار، صلاح‌الدین و نینوا علیه دولت مرکزی پس از خروج نیروهای امریکایی و پیوستن به گروه‌های افراطی مشاهده می‌شود.

۳-۴. چالش ناکارآمدی دولت

چالش ناکارآمدی دولت نیز یکی از علت‌های داخلی گسترش جریان‌های افراطی در عراق است که باید آن را نتیجه نهایی وجود دولت‌مملت‌تحمیلی، تعدد شکاف‌های اجتماعی و انسدادهای سیاسی به حساب آورد. این موضوع در مطالعات مختلف به اثبات رسیده است که توسعه‌نیافتگی و وجود سطح بالای فقر به‌ویژه در دولت‌های ضعیف و دچار شکاف‌های اجتماعی گسترده، به خشونت‌های افراطی می‌انجامد (Graff, 2010: 48-51). ناکارآمدی‌های دولت در عراق در رژیم پادشاهی به شکل دخالت خارجی در قدرت و در دوره صدام به صورت عدم رسیدگی به وضعیت گروه‌های جمعیتی شیعه و کرد بروز کرد. دولت جدید عراق نیز با چالش ناکارآمدی در ابعاد مختلف و بحران‌های مشروعیت و نفوذ مواجه است که توان غلبه بر آنها را ندارد؛ عدم توفیق در امنیت‌سازی، وجود گروه‌های متعدد شبه‌نظامی، مشکلات ساختار فدرال و خدمات‌رسانی نامناسب از جمله چالش‌های دولت جدید است.

اجرای سیاست‌های اعلامی دولت مرکزی در بسیاری از مناطق از جمله مناطق سکونت اعراب سنی به دلیل همکاری‌های گسترده دولت با امریکا و ایران با چالش همراه است. به‌علاوه دولت در منطقه کردستان شمال نیز با بحران نفوذ روبه‌رو است و بسیاری از سیاست‌های آن راه به‌جایی نمی‌برد. به‌عنوان مثال، هرچند اقلیم کردستان طبق بند ۴ ماده ۱۱۸ قانون اساسی اجازه انعقاد توافقنامه فرهنگی، آموزشی و توسعه‌ای با کشورهای خارجی را دارا است، اما با عقد قراردادهای نفتی با شرکت‌های خارجی و فروش نفت به ترکیه، دولت مرکزی را نادیده می‌گیرد.

از جنبه امنیت‌سازی، سیاست قومی به‌عنوان اصلی‌ترین شیوه تعریف خود اجتماعی و سیاسی و تضعیف انسجام اجتماعی، ویژگی عمده عراق پس از صدام است که بر روندهای امنیتی کشور نیز سایه افکننده است. این موضوع که ریشه در ساختار اجتماعی واگرا و سیاست‌های رژیم صدام دارد، در این دوره به‌صورت منافع متناقض و فقدان مصالحه سیاسی گروه‌های اجتماعی در برابر روند سیاسی جدید دیده می‌شود و ضمن ایجاد مشکلات امنیتی فراوان، مانع عمده نهادسازی سیاسی مشروع و مصالحه سیاسی شده است (واعظی، ۱۳۸۷). اما به‌طور خاص در مورد بحران امنیتی ۲۰۱۴ دو نکته دارای اهمیت است: نخست، حضور باقی‌مانده‌های بعثی در واحدهای ارتش است که به‌دلیل آشنایی با منطقه، به اشغال برق‌آسای بخش بزرگی از قسمت‌های غرب و شمال غرب عراق توسط داعش منجر شد (Reuters, 2015/12/11) و دوم، تردید درباره نابسندگی‌های دولت فدرال در کنترل آشوب‌های داخلی است؛ مسئله‌ای که راهکار صدام برای آن ایجاد حکومت تک‌ساخت^۱ قوی و اعمال سیاست سرکوب بود.

بخش عمده چالش ناکارآمدی دولت در عراق مربوط به مشکلات موجود بر سر راه اجرای فدرالیسم است. نخست آنکه نظام فدرالی عراق ارتباط وثیقی با هویت قومی و مذهبی کشور دارد، تا جایی که برخی به تشکیل سه دولت فدرال شیعه در جنوب، کرد در شمال و سنی در مرکز اشاره می‌کنند. متعاقب این موضوع، عدم ارائه تعریفی روشن از مسائل مورد نظر قومیت‌های مختلف و ضعف در تخصیص مناسب منابع و قدرت، باعث شده است که این ساختار فدرال، گروه‌های عراقی را به سمت خشونت سوق دهد (Al-Qarawee, 2010). دوم اینکه با گذشت یک دهه از استقرار دولت جدید، سیستم فدرال به‌صورت فراگیر در سطح ملی و در سایر نقاط، حاکم نیست و فقط متضمن دادن امتیازهای گسترده‌تر به منطقه کردنشین است. این امر ضمن ایجاد اختلاف سیاستمداران کرد با دولت در الحاق مناطق همجوار، به افزایش تمایل گروه‌های دیگر برای کسب خودمختاری منجر شده که با توجه به گسیختگی‌های اجتماعی عراق، قابلیت ایجاد بحران تمامیت ارضی و تجزیه را نیز دارد (سرخیل، ۱۳۹۱: ۶۹۵). سوم اینکه، آنچه از نظام فدرالی منطقه کردستان فهم می‌شود

درواقع انحصار قدرت است، درحالی‌که شالوده فدرالیسم بر انبساط قدرت قرار دارد، زیرا طبق بند (ب) ماده ۵۴ قانون اساسی عراق، شورای ملی کردستان در مورد نحوه اجرای قوانین فدرالی مجاز خواهد بود قوانین مصوب دولت و قوه مقننه دولت فدرال را در داخل کردستان تعدیل کند. معنای دیگر این حرف، اعطای حق وتو به دولت این منطقه است (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۵۰). بر این اساس باید توجه داشت که در جامعه عراق پساصدام، از یک سو بحران هویت ملی و برتری تعلق‌ها و کینه‌های قومی-مذهبی بر تعلق‌های ملی در کنار فرهنگ سیاسی تابعیتی و نبود فرهنگ سیاسی مدنی و دموکراتیک، باعث شده است که این کشور، فاقد عناصر وحدت‌بخش ضروری برای فدرالیسم باشد (سردارنیا و زارع‌مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

درنهایت در زمینه خدمات‌رسانی نیز دولت با مشکلاتی روبه‌رو است. بر مبنای آمار سال ۲۰۱۵، عراق از لحاظ شاخص‌های توسعه انسانی مانند سلامت، آموزش و پرورش، امنیت انسانی، محیط زیست و... در میان ۱۸۷ کشور، رتبه ۱۲۰ را دارد (UNDP, 2015). همچنین آمار سال ۲۰۱۵ سازمان بین‌المللی شفافیت، عراق را از لحاظ شفافیت حکومتی و اقتصادی در بین ۱۷۵ کشور در رتبه ۱۷۰ قرار داده است. آمار سال ۲۰۱۲ میزان بیکاری را ۱۲ درصد نشان داده و میزان فقر نیز در سال ۲۰۰۸ بالغ بر ۲۵ درصد بوده است (CIA World Fact book, 2015). تا سال ۲۰۰۵ حکومت موقت از طریق فراهم کردن صندوق اعتبارات بازسازی عراق، ۱۸ میلیارد دلار برای بهبود وضعیت معیشت مردم هزینه کرد. با این حال، معضلات تخریب زیرساخت‌ها و میزان زیاد بیکاری پس از گذشت یک دهه همچنان وجود دارد. حکومت ائتلافی و دولت جدید از سال ۲۰۰۵ پروژه حکمرانی محلی را از طریق تشکیل شوراهای نمایندگی محلی اجرایی کردند. ارزیابی این پروژه نشان می‌دهد که این شوراها در ۱۳ استان از ۱۸ استان به دلیل همگونی مذهبی در تعدیل کشمکش‌ها نسبتاً موفق عمل کرده‌اند، اما در ۵ استان نینوا، کرکوک، الانبار، دیاله و بغداد به دلیل ناهمگونی مذهبی و قومی و گروه‌گرایی‌های شیعه و سنی، در استان‌های الانبار، دیاله و صلاح‌الدین و درگیری‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۸ دولت با گروه صدر، نتوانست مانع ادامه خشونت‌ها شود (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۲۸-۲۵؛ Katzman, 2013).

نتیجه‌گیری

در طول یک دهه اخیر، گروه‌های افراطی به‌طور فزاینده‌ای در خاورمیانه و برخی کشورها از جمله عراق افزایش یافته‌اند. عراق یکی از کشورهای مهم خاورمیانه است که از سال ۲۰۰۳ با تهاجم امریکا و سقوط صدام با تشکیل و حضور گسترده جریان‌های افراطی مواجه است. در این مقاله سعی شد با بهره‌گیری از سطح تحلیل داخلی و تحلیل مسائل موجود در جامعه عراق، به واکاوی شکل‌گیری افراط‌گرایی و گروه‌های افراطی در این کشور پرداخته شود. پرسش اصلی که در ابتدا مطرح شد این بود که مهم‌ترین عوامل درونی گسترش جریان‌های افراطی در عراق کدامند؟ یافته‌های پژوهش حاکی از این است که تشکیل گروه‌های افراطی در عراق از ریشه‌ای تاریخی برخوردار است که سیاست‌های دولت‌های حاکم و ساختار قومی عراق نیز آن را تقویت کرده است. بر این اساس، گسترش جریان‌های افراطی در عراق نتیجه عوامل چندگانه دولت - ملت تحمیلی، گستردگی شکاف‌های اجتماعی، انسدادهای سیاسی و ناکارآمدی دولت است.

بر این اساس، سعی شد در ابتدا با تدوین چارچوبی نظری به اثبات این فرضیه پرداخته شود. به این منظور از سطح تحلیل داخلی برای تحلیل شرایط جامعه عراق استفاده شد. در این راستا، ساخت تحمیلی و ساختگی دولت‌ملت به‌عنوان نخستین عامل ایجاد و گسترش افراط‌گرایی در کشور عراق مطرح است. این کشور با در کنار هم قرار دادن چند نقطه جدا از هم و از طریق دخالت عامل خارجی به‌وجود آمده است. به‌دلیل تأثیر عامل بیرونی (دولت‌سازی قراردادی ناشی از منافع قدرت‌های بین‌المللی همچون بریتانیا) در شکل‌گیری دولت و عدم دخالت و تأثیرگذاری خواست و اراده مردم این کشور، دولت قادر به حفظ امنیت به‌عنوان وظیفه اصلی و انجام سایر کارویژه‌های خود نیست. در ملت‌سازی نیز به‌همین ترتیب عمل شده است. اصل اساسی تداوم سیاسی، هویت جمعی و دموکراسی مبتنی بر انتخاب آزادانه در حکومت‌های دوره‌های مختلف عراق وجود نداشته است. در همین چارچوب است که ساکنان بسیاری از شهرها و نواحی عراقی یک اکثریت و یک اقلیت مذهبی خاص را دربر می‌گیرند که حاکی از تصنعی و ساختگی بودن ملت عراق است. در چنین شرایطی ملت‌سازی در عراق در واقع محصول سیاست‌گذاری‌های ملی و ساختار بوروکراتیک است تا مشارکت همگانی.

محصول این نوع دولت‌سازی و ملت‌سازی ناقص و البته اجباری، ایجاد شکاف‌های متعدد اجتماعی و ساختاری است که خود یکی دیگر از عوامل عمده ایجاد و گسترش افراط‌گرایی در این کشور است. شکاف‌های اجتماعی عراق که در دوره‌های مختلف تشدید شده و در حال حاضر فعال و روبه‌گسترش هستند، سه گونه مذهبی، قومی-زبانی و اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان را دربر می‌گیرند. این شکاف‌ها طی دو ساختار نظام پادشاهی (۱۹۵۸-۱۹۲۱) و سیستم جمهوری (۲۰۰۳-۱۹۵۸) تحت حاکمیت حزب بعث در شکل‌های سیاست‌های قومی هدفمند دستگاه حکومتی و محرومیت برخی از گروه‌های اجتماعی از منابع و فرصت‌ها در کنار به‌کارگیری نوعی از همگون‌سازی قومی به شیوه‌های مختلف روی داده است. این شکاف‌ها در دوره جدید نیز که از سال ۲۰۰۳ و با سرنگونی سیستم بعثی آغاز، و به برآمدن گروه‌های شیعی و کرد در صحنه قدرت سیاسی منجر شد، در انواع ضعف‌های امنیتی و تقسیم عادلانه منابع ظاهر شد. این شکاف‌ها که در بستر تاریخی شکل و قوام یافته‌اند، در دولت جدید به‌شکل تسلط بنیان‌های قومی قدرت و حکومت و شکنندگی ائتلاف‌های سیاسی خود را بروز داده‌اند. شکاف مذهبی در عراق به‌شکل پراکندگی شیعیان و اهل سنت و واگذاری برخی از امتیازها به گروه‌های مذهبی چه در سیاست‌گذاری‌ها و چه در قوانین اساسی دوره‌های مختلف وجود دارد. این شکاف همچنین عمده‌ترین منبع درگیری بازیگران خارجی در بحران‌های داخلی عراق است. شیعیان عراق، سنی‌های داخلی را عامل کشورهای سنی منطقه و مهم‌ترین حامی صدام تلقی می‌کنند؛ در حالی که بسیاری از سنی‌ها نیز شیعیان را عامل ایران می‌دانند. براین‌د شکاف قومی عراق نیز خشونت و درگیری‌های قومی و قبیله‌ای فراوانی است که بین عرب‌ها و غیر عرب‌ها به ویژه در نواحی شمال و شمال غربی عراق وجود دارد. درنهایت شکاف کلی اقلیت غیرمسلمان و اکثریت مسلمان در قالب تضییع حقوق اقلیت‌های مذهبی در حکومت‌های مختلف عراق قابل مشاهده است. یکی از ابعاد مهم بحران ۲۰۱۴ عراق نیز خشونت بی‌حدوحد علیه اقلیت‌های مذهبی و قومی بوده است.

در جامعه چندپاره عراق، شکاف‌های اجتماعی در رابطه‌ای دیالکتیکی از سویی به بستر رشد انسدادهای سیاسی تبدیل شده و این انسدادها نیز شکاف‌ها را تقویت کرده‌اند. بنا بر

برخی از تجربه‌های تاریخی، هر گاه جامعه با انسداد سیاسی، و تورم قدرت و فرصت‌های جامعه در دست گروه اجتماعی خاص روبه‌رو است، گروه‌های فرودست جامعه به سمت رادیکالیزه شدن و افراط‌گرایی پیش می‌روند. این فرایند در عراق زمان صدام به شکل انسداد قدرت سیاسی در سطح حاکمیتی، انتخاب نخبگان از یک گروه خاص، عدم تحول در ساختار بوروکراتیک، حذف خشونت‌آمیز رقبای سیاسی، و سرکوب افراد خواهان برآورده شدن خواسته‌های خویش از سوی دولت دیده می‌شد. فرایند انسداد در دوره جدید نیز با وجود حاکمیت دموکراسی و ساختار سیاسی پارلمانی فدرال، در قالب برخی از سیاست‌های گزینشی و قومی دولت مرکزی به‌ویژه در قبال سنی‌ها قابل مشاهده است.

در نهایت برابند دولت‌سازی تحمیلی، شکاف‌های اجتماعی و انسداد قدرت، خود را در ناکارآمدی دولت در عراق که خود عامل چهارم گسترش افراط‌گرایی است، نشان داده است. عدم توانایی دولت در ایجاد مصالحه بین گروه‌های عراقی، تفوق سیاست‌های قومی و در نتیجه عدم استمرار دولت، به عنوان عامل اصلی استمرار ناامنی‌ها در عراق طی یک دهه اخیر مطرح است. ناتوانی دولت در حل مشکلات اجرای فدرالیسم و مشکلات ناشی از آن یک دلیل عمده گسترش رفتارهای افراطی در میان گروه‌های جمعیتی است؛ به نحوی که در قالب فدرالیسم کنونی، ساختار جامعه عراق شکل غالب‌مغلوب به خود گرفته است. عملکرد دولت در زمینه خدمات‌رسانی نیز ضعیف بوده و اغلب شاخص‌های توسعه انسانی در عراق در وضع مطلوبی نیست. به علاوه مشکل بزرگ‌تر، خروج بخش زیادی از خاک کشور از سیطره دولت و حاکمیت گروه‌های تروریستی بر آنها است. نابسامانی‌های این‌چنینی، دولت مرکزی را با بحران‌های مشروعیت و نفوذ روبه‌رو کرده و باعث می‌شود دست‌کم در کوتاه‌مدت تمامی منابع کشور صرف بازپس‌گیری این مناطق شود.

یادداشت‌ها:

1. www.iraqbodycount.org/database
2. www.unami.unmissions.org.5397

منابع

الف) فارسی

- احمدی، حمید (۱۳۸۹)، «امت به جای ملت»، **ماهنامه مهرنامه**، سال اول، شماره ۷.
- احمدی، فرج‌الله و یاسر قزوینی حائری (۱۳۸۹)، «فرایند تدوین قانون اساسی عراق»، **فصلنامه سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۳۷-۱۹.
- باقری، شهلا (۱۳۸۵)، «نظریه سیاسی انسداد قدرت در کلمات حضرت فاطمه (ع)»، **مجله بانوان شیعه**، شماره ۶ و ۷.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۹/۰۹/۳۰)، «چالش‌های دولت‌سازی ملت‌سازی در عراق»، مصاحبه با ماهنامه مهرنامه، نوشته شده در تارنمای **خبر آنلاین**:
www.khabaronline.ir/detail/117472/weblog/barzegar.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، **جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی**، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- جعفری، انوش (۱۳۸۹)، «چالش‌های قومی در عراق»، **پژوهشنامه هویت و انسجام ملی**، شماره ۵۳، صص ۱۵۶-۱۳۷.
- خاکی، شیلان و همکاران (۱۳۹۳)، «بررسی اثرات انتخابات پارلمانی عراق در فرایند دولت و ملت‌سازی: مطالعه انتخابات ۲۰۱۴»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست‌وهشتم، شماره ۲.
- خسروی، غلامرضا (۱۳۸۹)، «مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سیزدهم، شماره ۱، صص ۹۳-۵۹.
- درخشه، جلال و محمدمهدی ملکی (۱۳۹۳)، «موانع داخلی دموکراتیزه شدن عراق پس از سقوط صدام»، **فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر**، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره اول، صص ۱۱۶-۹۵.
- سرخیل، بهنام (۱۳۹۱)، «مؤلفه‌های درون‌منطقه‌ای اثرگذار بر خروج نظامیان امریکا از عراق»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست‌وششم، شماره ۳.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۱)، «عراق، استمرار خشونت و رؤیای دموکراسی: یک تحلیل چندسطحی»، **فصلنامه راهبرد**، سال ۲۱، شماره ۳، صص ۳۶-۷.

- سردارنیا، خلیل‌الله و محمد زارع مهرآبادی (۱۳۹۴)، «فدرالیسم و فرهنگ سیاسی در عراق»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال هفتم، شماره اول، صص ۱۶۹-۱۹۰.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و محسن شفیعی سیف‌آبادی (۱۳۹۴)، «آینده گروه‌های تکفیری و راهکارهای ثبات‌بخش دولت سوریه و عراق»، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، سال چهارم، شماره ۴.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی، چاپ هفدهم.
- غبرا، شفیق. ن (۱۳۸۱)، «فرهنگ خشونت در کشور عراق»، ترجمه علی قلی‌زاده، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پنجم، شماره اول، صص ۱۵۰-۱۳۵.
- فیرحی، داود (۱۳۹۲/۰۳/۰۲)، «افراط‌گرایی و تقابل شیعه‌سنی چالش پیش‌روی جهان اسلام»، در **تارنمای دیپلماسی ایرانی**: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1916356>.
- قانون اساسی عراق (۱۳۸۴)، در **تارنمای حقوق**: www.hoghoogh.online.fr/article...407.
- لطفیان، سعیده (۱۳۸۷)، «ایران و خاورمیانه: انتخاب‌های دشوار و موضوعیت واقع‌گرایی»، **فصلنامه سیاست**، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳، صص ۲۱۶-۱۹۱.
- محق، سیدعدنان و زهرا عالی (۱۳۸۸)، «جایگاه و نقش عشایر در تحولات سیاسی عراق»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال شانزدهم، شماره ۲، صص ۱۰۳-۷۵.
- منصوری‌مقدم، محمد (۱۳۹۱)، «مؤلفه هویت و تأثیر آن بر سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مجلس و راهبرد**، سال نوزدهم، شماره هفتاد و دو.
- موثقی، سیداحمد (۱۳۸۸)، «جنگ و توسعه‌نیافتگی در جهان سوم»، **فصلنامه سیاست**، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۲، صص ۳۳۷-۳۱۷.
- مولانا، سیدحمید (۱۳۸۶/۰۶/۲۶)، «دموکراسی تحمیلی»، **روزنامه کیهان**، در **تارنمای باشگاه اندیشه**: www.bashgah.net/fa/content/show/5848.
- مهری‌کارنامی، محمد (۱۳۸۸)، «آسیب‌شناسی تأثیر قومیت‌گرایی بر امنیت ملی»، **مجله حصون**، شماره ۱۹.
- نیاکویی، سید امیر (۱۳۹۲)، «بررسی بحران‌های عراق و سوریه در پرتو نظریه‌های امنیتی»، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره ۲، شماره ۱.
- نیاکویی، سید امیر و سجاد مرادی کلارده (۱۳۹۴)، «رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در عراق»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال هفتم، شماره اول.
- واعظی، محمود (۱۳۸۷)، **امنیت‌سازی در عراق: بازیگران و رویکردها**، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، در: www.csr.ir/departments.aspx?44.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، چاپ چهاردهم.

ب) انگلیسی

Al-Qarawee, Harith (2010), "Redefining a Nation: The Conflict of Identity and Federalism in Iraq", **Perspectives on Federalism**, Vol. 2, No. 1, pp 32- 41.

CIA World Factbook (2015), Iraq Country Profile, available at: <http://www.cia.gov/library/publications/the-word-factbook/goes/up.html>.

Cordesman, Anthony H and Sam Khazai (2014), "Iraq in Crisis", **Center for Strategic & International Studies**, 24.

Cordesman, Anthony. H (2015), "Trends in Iraqi Violence, Casualties and Impact of War: 2003-2015", **Center for Strategic & International Studies**.

Fawcett, Louise (2013), "The Iraq War Ten Years on: Assessing the Fallout", **International Affairs**, Vol. 89, No 2, pp 325-343.

Graff, Corinne (2010), "Poverty, Development, and Violent Extremism in Weak States", **the Brookings Institution**.

Katzman, Kenneth (2013), "Iraq: Politice, Governance and Human Rights", **Congressional Research Service**, Report for Congress.

Minority Rights Group International (2014), **Report, from Crisis to Catastrophe: the Situation of Minorities in Iraq**.

Noorbakhsh, Mehdi (2008), "Shiism and Ethnic Politics in Iraq", **Middle East Policy**, XV (2), pp 53-65.

Pew (2013), **Many Sunnis and Shias Worry about Religious Conflict**, Pew Research Center.

Reuters (2015/12/11), **How Saddam's Fighters Help Islamic State Rule**, available at: www.reuters.com/investigates/special-report/Mideast-crisis-iraq-islamicstate.

Sofan Group (2015), **Foreign Fighters, an Updated Assessment of the Flow of Foreign Fighters into Syria and Iraq**.

UNDP (2015), **Human Development Indicators**, available at: <http://hdr.undp.or/en/counters/profiles/IRQ>.

UNPO (2013), **Iraq: The Situation of Ethnic and Religious Minorities**, Briefing Paper.

U.S. Census Bureau (2015), International Data Base, available at: <http://www.census.gov/population/international/data/idb/informationGateway.php>.

Yamacoguz, Nihan (2009), "Understanding the Civil War in Iraq", **Perceptions**, Spring-Summer, pp 53-71.